

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

میرویس ودان محمودی

۱۸ می ۲۰۱۳

فرمانبرداران ارتجاع و سرمایه در صد بد نامی رهبران جنبش مقاومت ملی افغانستان!

۱۹



راسیزم، هزاره ایسم و چنگیزیسیم، قاسم مشترک بین «محقق»، «کشتمند»، «صادق» و «حسین»

یاری ایسمی که به مرداب هزاره ایسم و چنگیزیسیم به فرق سقوط کرد!

یک عده دزد، دارای سوابق بد اخلاقی و اجتماعی و جاسوس از «جاغوری»، با استفاده از اسم بی نشان «شهید اکرم یاری» که به اعتبار «محمودیها» به (شعله جاوید) معرفی و پیوست و اما خصلت ها و خوی و خواص طبقه ممتاز تا سرحد مرگش با وی ماند؛ استفاد نمود و تحت اسم آن «آماتور سیاسی» طبل و سرنامی زنند تا تا اذهان را اغواء کنند. خوشبختانه در مدت بیشتر از بیست سال و اندی تعداد شان از تعداد انگشتان دست بالا نرفته و این تعداد بین همدیگر نیز اتحاد نداشته و به چند شاخه در خارج منقسم شده اند.

«شهید یاری» دارای سوابق درخشان مبارزاتی نبوده و تنها منحيث یک «آماتور» در جریان دمکراتیک نوین آمد و رفت و هیچ خاطره ای به میراث نگذاشت. تمام رفقای شعله ئی شاهد اند که «شهید یاری» یک فرد عادی و یک معلم عادی بود و از نگاه سطح ایدئولوژیک و تنوریک به پختگی فکری نرسیده بود، اگر ایشان دارای استعداد های شگرف سیاسی می بود باید حد اقل چند اثری از خود به جا می گذاشت که نگذاشت. عده ای معلوم الحال، دزد و

جاسوس که به سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) خیانت ورزیدند بعد از فرار در کویته در پیوند تنگاتنگ با استخبارات و نظامیان پاکستان در جهت بد نام ساختن جنبش دمکراتیک نوین (شعله جاوید) و جنبش انقلابی خلق افغانستان که بیشتر از پنجاه هزار تن به خاطر دفاع از ناموس و شرف وطن قربانی داده اند دست به یک توطئه خاینانه و ردیلانه زدند و «هسته انقلابی کمونیستها» و بعد «حزب کمونیست مائویست» را نطفه گذاری کردند. جالب که «هسته انقلابی» بدون مبارزه دمکراتیک در بین مردم افغانستان و نبرد های ایدئولوژیک با جنبش چپ افغانستان و بردن اندیشه بین طبقه کارگر کشور، در کویته پاکستان از نطفه ایرانی - امریکائی در زهدان «آی. اس. آی.» آبیستن می شود و «حزب کمونیست مائویست» میزاید. این نطفه حرام و مولود نامیمون «آی. اس. آی.» در دهه نود تولد گشت و به محض بزرگ شدن نخست تمام افتخارات جنبش دمکراتیک نوین (شعله جاوید) را آن خودش اعلام کرد و در ثانی تمام رهبران و کادر های انقلابی شعله ئی را اپورتونیست، اوانتاریست، شئونیست، سنتریست، دگماتیست، قدرت طلب و شهرت پسند خوانده و تنها غلام بچه پلائی ها یعنی «شهید یاری» را رهبر و بنیانگذار جنبش دمکراتیک نوین (شعله جاوید) معرفی کرد و در کمال افسار گسیختگی ایشان را خط گذار «مائویسم» خواند!!!

ما خوانده و دیده بودیم که یک حزب انقلابی در میان شعله های جنگ تولد و به پختگی می رسد، مثل حزب کمونیست انقلابی چین و اما در جاغوری رسم براین اساس نبود و باید حزب در کویته و بدون شر و شور و انقلاب متولدمی شد که واقعاً چنین «حزبی» در ماشین «آی. اس. آی.» آبیستن می شود و به آسانی و بدون درد و تحمل مشقات تولد می گردد!!!

این لکه های سیاه و ننگ بر دامن سرخ کمونیسم نخست به دزدیدن افتخارات (شعله جاوید) پرداخت و تمامی عملکرد های انقلابی و گذشته های افتخار آفرینش را مهر جاغوری زد و همه صفوف و کادر هایش را هزاره توصیف کرد؛ یعنی در روز روشن و در مقابل چشمان باز تاریخ و چشمان رهبران و کادر های شعله ئی (شعله جاوید) را که متعلق به همه اقشار و ملیتهای ستمدیده کشور بود متعلق به طبقات بالائی جاغوری و میراث آته کلان و آبه کلان شان دانستند و در ثانی به دزدیدن افتخارات رزمی و حماسی جنبش انقلابی خلق افغانستان پرداختند. چون جنبش انقلابی و سازمان هایش در خواب عمیق و اختلافات بی اساس فرو رفته بود، به این مسأله مهم توجهی جدی شان را معطوف نداشتند؛ همان بود که دزدان جاغوری جرأت زیاد تر گرفتند و خویش را در رأس جنبش انقلابی تحمیل داشتند. در اوائل همه من جمله خودم فکر می کردم که واقعاً «حزب» از تجمع بقیائی (شعله جاوید) تأسیس شده است. انجنیر - ن که یک فرد مؤدبی بود به منزله آمد و اساسنامه و مرامنامه «حزب» را در اختیار گذاشت و متذکر شد که حزب توسط شعله ئی ها اساس گذاشته شده است. بعد از خواندن اساسنامه و مرامنامه «حزب» به فهم همان روز خود، آن را درست یافته با انجنیر - ن ابراز و اعلان همکاری کردم. این که وی دارای چه خط فکری قبلاً بوده و یا نبود من بیخبرم و اما در حقیقت یک انسان با اخلاق و مؤدب بود و شدیداً از قومپرستی و سکتاریسم نفرت داشت. روابط انجنیر - ن با «حزب» خراب شد و «حزب» وی را تاپه پرچی زد؛ در حالی که ایشان مسؤول «حزب» در کانادا بود و از جانب «حزب» تعیین شده بود. بعد از رفتن انجنیر - ن بالای این عوامل «آی. اس. آی.» شک کردم، نخست مسأله «افغانستانی» خواندن اینها را نقد کردم و ثانیاً خواستم که چرا نوشته های پشتو و دیگر زبانها را در ارگان نشراتی اش به نشر نمی رساند و سوم چیزی که مایه دلسردی و نفرت را هموار کرد این بود که این زنازادگان تاریخ صفوف خلق و پرچم و خاد را برانت داده و چنین ادعا نمود که گذشته هر چه بود گذشت و حالا بعد از این باید با صفوف خلق و پرچم و خاد اتحاد کرد و اخوان را نابود ساخت و انقلاب

کرد؟؟؟؟!!! این زنگ خطری بود که مرا وادار ساخت تا با آنها قطع رابطه کنم و هم بعد از آن همیشه مراقب فعالیت های استخباراتی شان بودم. تا این که تصمیم گرفتم تا این عوامل و جاسوسان «آی. اس. آی.» را برای مردم معرفی نمایم و ضربات شدیدی بر پیکر و جرمه های خالی و زرد این گروگانگیران جریان دمکراتیک نوین (شعله جاوید) وارد ساختم که صدائی ناله شان به هفت آسمان بلند شد.

بین رهبران حزب بالائی تقسیم دزدی ها کدورت ایجاد گشت و «انجنیر» صادق ظفر توسط انجو ها به هالند انتقال داده شد و گویا «مانویستهای افغانستان» را در هالند و از اطاق خوابش تهدابگذاری کرد و بعد سایت استخباراتی چند سره «شورش» را در جهت تبلیغ به ضد شعله ئی های اصیل و رهبران جنبش انقلابی آغازید که در بازار سیاسی خریداری نداشته و تنها و تنها «صادق ظفر» در رولهای مختلفی در آن نقش بازی می کند تا تعداد نویسندگان را اضافه نشان دهد و اما این چال و نیرنگش نا کار آمد از آب بیرون شد و موجب رسوائی بیشترش گردید زیرا همه می دانند که آنهمه اسمهای مستعار فقط یک فرد است و آنهم «صادق ظفر» که در رقابت و همچشمی با یار غارش «حسین» دست به این شادیبازی و مداری گری زده است!!

نقد و انتقاد یک حرکت انقلابی برای تصحیح کردن و آموختن می باشد و اما «صادق ظفر» دوست دارد که انتقاد کند و اما انتقاد نپذیرد. اگر کسی مورد نقدش قرار دهد آسمان «ظفر» سقوط می کند و با تمام ابزار در بدنامی منتقد می پردازد که همه متوجه این نقیضه آشکار و عظمت طلبی این جرثومه انگلی و فرد بدنام و عقده ئی می باشند.

لاف جنگ خلق زدن بدون صفوف خلق و انقلاب سرخ کردن بدون نقش مردم، از هالند این مجنون و لولو را مسخره ای عام و خاص نموده است. صادق ظفر، داکتر غفور ثنا که من بعد هم به خاطر اختصار کلام و هم به خاطر ماهیت گفتارش که چیزی به «غف» سگ نمی باشد «داکتر غف» نامیده خواهد شد، مشهور به گوساله سامری و خلقی سرشناس و یکی دو تن (گرگی) هائی که از طرف و از طریق اسپانسر های کلیسا به هالند و بلجیم آمده اند و یا یک چند نفر از طریق اسپانسر های امارت آغا خان به مونتریا و اتاوا آمده اند با به راه انداختن غوغا و هیاهو آهنگ انقلاب را زمزمه می کنند و اما انقلابی بدون نقش خلق ها. از یک سو از انقلاب بین المللی نشخوار می کنند و از جانب دیگر مدعی انقلاب «مانویستی» در افغانستان می باشند. در سطح بین المللی مگر اینها چند نفراند و چه قسم و با توسل به کدام پشتوانه توده ئی انقلاب می کنند؟ در اساس ستراتیژی انقلاب آنها چیست؟؟ پس نقش احزاب و سازمانهای کمونیستی و سوسیالیستی کشور های میزبان در انقلاب ملی و انقلاب بین المللی کشور های مختلف چیست و صادق ظفر و داکتر «غف» روی کدام پشتوانه و اساسات اصولی نقش رهبری چنین انقلابی را به دوش گرفته اند؟- در خانه خود یعنی افغانستان درمند و رنجور آتش بریده نمی توانند، در خانه مردم به فکر بردن سیمیان می باشند-

در افغانستان در کجا و کدام نقطه کشور جبهات جنگی- ارتش انقلابی و ارتش توده ئی دارند؟؟ در کجای کشور کمیته های انقلابی و نظامی برای پیشبرد و بر پائی جنگ خلق دایر نموده اند؟ شاید من اشتباه خوانده باشم، آیا «غف» و «چقر» از افغانستان همین امروزی صحبت می کنند و یا افغانستان یک قرن بعد؟؟

خوانندگان عزیز شما به نوشته های این قلم و همچنان سه قسمت اول فرمانبرداران با دقت کامل نگاه ژرفی بیندازید، خواهید دید که همه را به اتحاد و همدلی دعوت می کردم. قسمت سوم فرمانبرداران که داکتر «غف» و صادق ظفر «مانویست» را تحت فشار اصولی و منطقی قرار دادم بالاخره گذاختند، فروختند و بالحن شدیداً لومپانه از آدرس «سازمان کارگران» و «یکتن از هواداران...» مرا مورد شدید ترین توهین ها و حملات خصمانه قرار دادند و حتا به مرگ تهدید نمودند. در نتیجه من هم با زبان خود شان به مصاف شان شناختم و نه تنها

پوز های شان را در زمین سیئه شکست و تضرع سائیدم بلکه ماهیت اصلی ارتجاعی و جاسوسی شان را برملا و افشاء ساختم. اگر لازم باشد به خاطر دفاع از وطن و مردم و دفاع از حرمت و شرف (شعله جاوید) و «ساما» و دیگر اعضای جنبش انقلابی تا به گردن در چتلی فرو روم این کار را به افتخار می کنم.

«صادق ظفر» در جنگنامه اش که منحیث «هوادر» فلان و بسمدان افلاس نامه اش را برایم تسلیم کرد و حالا از سوراخ «مائویستها» منظورم «عمدتاً مائویستها» ههههههههه عجب مفلوک و ماچه خری دجال و ریشخند! بلایم حملات خصمانه اش را ادامه می دهد و کوشش می کند که خودش را مظهر اخلاق و شرافت انقلابی و یک موعظه گر خوب معرفی کند و اما مرا به عکس به نمایش بگذارد؛ اما اینرا نمی داند که اگر خودش را در هفت پوش قایم کند قابل شناخت می باشد، خصوصاً شب چهارده و روز چهارده!! اگر «مائویستها» منظورم «عمدتاً مائویستها» مرا تعریف و تمجید می کردند آنروز بود که خودم را حلق آویز می کردم و من این افتخار را کمائی کرده ام که از دهان بی ناموسترین حرامزادگان- زنازادگان- وطنفروشان- خادیستها- خلقی ها-پ رچی ها- رئیسان بانک و سبزه های مشهور مورد انزجار و نفرت قرار گرفته ام که این خودش یک افتخار است و این افتخار به آسانی میسر نمی شود.

«صادق ظفر» که خود سلاح ها، مهمات، پول و اسرار (ساما)ی قهرمان را دزدید و به پاکستان فرار کرد در کمال بی شرمی می گوید که:

"ادامه "ساما" ادامه چه راهی است؟"

ادامه (ساما)ی سردار اسطوره ها بزرگ مرد بی بدیل و ببر انقلاب مجید کبیر بالاخره با زدودن و راندن عناصر تسلیم طلب، سازشکار، اجنویست و انقیاد طلب به ساختن حزب پیشآهنگ طبقه کارگر که تمام زحمتکشان کشور را نیز در خود خواهد داشت، می انجامد. اینرا قبول داری و یا خیر ما زنده و شما مرده، به این آرزو خواهیم رسید. راه (ساما) یعنی با شرافت و مردانه زیستن و شرافتمندانه و ایستاده مردن، تاریخ جنگ مقاومت ملی شاهد مدعایم می باشد. سامائی های ملی و انقلابی در اوج قله های غرور جانبختند، رهروان و یاران شان راه و رسم آنها را تا سر منزل مقصود که همانا استقرار یک جامعه ای بدون طبقه است چراغ رهنما و رهگشائی شان قرار داده اند. پس راه (ساما) راه مردم و راه انقلاب است برای رهائی از قید ستم و مناسبات کهن ارتجاع و استعمار و سعادت و خوشی کتله های وسیعی از ستمدیدگان و رنجبران. مسلم است که در اینجا منظور «از ساما» آن سامای است که به وسیله مجید کبیر بنیان گذاشته شده است، نه آنهایی در عمل به دهل استعمار رقصیده از شنیدن نام دشمن آنها را تب لرزه مرگ فرا گرفته، روزی از انجو سر می کشند و روز دیگر از جای دیگری. یعنی آنهایی که من «میرویس» و سایر همزمانم را با آنها به جز مناسبات خصمانه رشته دیگری وصل نمی کند.

«صدر» صادق ظفر فکر می کند بر کرسی «مارکس» تکیه زده است و مغز بیمارش چنین بیرون می دهد:

"ما به خاطر تقطیر افکار جنبش دموکراتیک نوین افغانستان به نقدانحرافات جنبش درگذشته میپردازیم. و این ضرورت انصراف ناپذیر مبارزه پرولتری میباشد، اما رهبران سامابجای مبارزه اصولی وایدنولوژیک بازم مستخدم فحاش شان را بر منبر ناسازگونی آوردند. چنین به نظر میرسد که این "بیچاره" ها به این توهم غرقند که بابیهوده گویی و فحاشی میتوانند ما را از وظیفه ای که تاریخ و انقلاب بر عهده ماسپرد، بازدارند".

این که شما متفکر قرن و «شخصیت» غیر مبارزاتی و اما «مائویست»، «عمدتاً مائویست»، لافزن و تقیه سراء و رهرو اندیشه «خط گذار» بی خط، که به خاطر شیره کشی و عصاره گیری افکار «جنبش دموکراتیک نوین» به نقد «انحرافات» جنبش در گذشته می پردازید؛ حالا پرسش ما از شما «صدر» صاحب چقر و مهتاب شب چهارده

این است که شما در جریان دمکراتیک نوین (شعله جاوید) چه کاره بودید و باکه ارتباط داشتید؟ اصولاً پراتیک خودتان در تمام این چهل و اندی چه بوده و در کجا ایستاده بودید؟؟ هرگاه ادعا دارید که در جمع روابط آن جریان قرار داشتید لطف کنید از مرده ها نه بل از زنده ها یک شاهد بیاورید که ما بدانیم که شما واقعاً شعله ئی «عمدتاً» شعله ئی بودید!

اگر جواب ارائه ندادید باز هم همچو گذشته این حرفت را بمثابه (پسکی) ناشی از پنیر گندیده ای هالندی حساب می کنم!!

راستی برای شما این وظیفه خطیر را که محول کرده است لطفاً نام ببرید؟ از گذشته های «مائویستها» منظورم «عمدتاً مائویستها» اشاراتی داده تا خواننده بداند که «صادق ظفر» چقر که است؟

چرا از گذشته های «مبارزاتی» یعنی «عمدتاً مبارزاتی» ات خفقان مرگ گرفته ای و چرا رنگت زرد و سرخ می شود و می پرد؛ چه راز های در این اسرار پنهان نهفته است؟! کوانتل پرو هههههههه

«صادق ظفر»، تو در لچکی و دروغگوئی وید طولانی دارید و لچک و بدنام پسوند و پیشوند، زیر وند و سر وند اسم کاذب می باشد. ما با علم و منطق به مصاف تان آمدم و این شما ها بودید که دشنام و توهین حواله ما کردید و ما را با تازیانه تهمت و بهتان زدید؛ چون با خود مشکل دارید و احساس حقارت تان به عقده ها تبدیل گشته است بناءً هیچ قاضی افراد عقده ئی را قناعت داده نمی تواند!!! گر چه در بخش ۱۸ برایت چلنج دادم تو بی ناموس جاسوس بودی که اسم انقلابیون را آفتابی نمودی؛ چرا سکوت مرگ کردی و به جواب نپرداختی ای حرامی خم چشم؟ اگر ریگی در کفش نداشتی و نداری چرا حرفم را غلط ثابت نساختی؟

«صادق ظفر» چقر فکر می کند که در سیاست چیزک هائی را می داند و اما در اینجا می بینید که وی نه تنها در سیاست وارد نیست بل اشتباهات مکرر املائی و انشائی دارد و هم ضد و نقیض و بی مفهوم پارس می زند و قوله می کشد؛ وای به حال «مائویستها»، «عمدتاً مائویستها»ی بی خبر و در خواب رفته.

" همانگونه که بیهوده گوئی وفحاشی " شکلی از مبارزه طبقاتی است " و طبقات مرتجع و ضدانقلابی پیوسته به آن توسل میجویند، تو هم احمقانه داشتن درسیاست نیزازیک بینش ارتجاعی منشاءمیگیرد. فحاشی ولچکی ای راکه ساما(ادامه دهندگان) و "سفله قبيله گرا"ی که از شدت عقده "کوچک بودنش" به راه انداخته اند، در تاریخ عداوت های اخوانی ها و خلق و پرچم هم بی نظیر است."

«صدر» پخپلو صادق ظفر جاغوری می گوید که بیهوده گوئی وفحاشی شکلی از مبارزه طبقاتی است؟؟؟؟!!! هههههههه حتمی «خط گذار» تسلیم طلب و غلام بچه اپورتونیست چنین حرفی را در دفتر خاطراتش به یادگار مانده است !!

احمق کودن، لولو و کچه، تو اول مبارزه طبقاتی را معنا و تشریح کن که بدانیم مبارزه طبقاتی در ادبیات سیاسی «صادقیزم» و پدر فکری اش «یاریسیم در اصل چگونه مبارزه است و پیشتاز این مبارزه کیست ؟

فحاشی و بیهوده گوئی چطور شکلی از مبارزه طبقاتی است؟ امید «صدر» چقر و شقتر به جواب سؤال ما بپردازد!!

در ثانی اینجا بحث در مورد چگونگی پیشبرد مبارزه طبقاتی در کل نیست، بلکه صاف و روشن یک نوع خاص آن که فعالیت استخباراتی جواسیس باشد مطرح می باشد، من در قسمت قبلی هم تذکر داده بودم و اینک باز هم می پرسم مگر تو و تمام باند حسین و داکتر غف، در سال ۲۰۰۲ هویت و محل زیست نویسنده رساله «آزمونی از نو و

یا رسالت دیگر» را افشاء کردید و یا نه؟؟ اگر از پس خاک نکشیده اید بگوئید نه، تا با نشر آن نوشته ها، دامن تان را بیشتر از این بالا نمانیم و اگر کرده اید، بگوئید نفس آن عمل چه بوده است، جاسوسی و یا مبارزه طبقاتی؟؟ فراموش نکنید که ما از بادران آنروز تان یعنی ایرانی هائی که از خ.... آنها خود را آویزان نموده بودید، نیز سند داریم.

«صادق ظفر»، فحاشی، لچکی، بیناموسی پستی و حرامزادگی و..... به مثابه داغ ننگ بر پیشانی کثیف حک شده است و زمانی این داغ از پیشانی ات پاک می گردد که در قبرستان هالندی ها گور شوی و اما اولاد هایت از طعنه های مردم در امان نخواهند ماند و برای آنها در صورتی که با تو وطنفروش و جاسوس در عملیک سان نباشند، قلباً متأسفم.

یک میکروب اجتماعی که نتوانسته است دروازه حرمت و شرفش را محافظت کند. یک شیء (دست لوت) که گذشته اش سراپا با بی ننگی و بی شرمی استوار است، دهن نجشش را به ضد دژ پولادین انقلاب (ساما) و دیگر سازمان های جنبش مقاومت ملی همچو رهائی-ساوو-سازمان انقلابی و..... باز می کند و بی محابا عوعو من کند؛ مگر نمی داند که پارس کردن یک ماچه سگ.... به سیمای قهرمانانه سامای انقلابی و دیگر سازمانهای مربوط جنبش انقلابی را کوچکترین خدشه ای وارد ساخته نمی تواند؟ تاریخ اسم سازمانهای مربوط جنبش انقلابی را با خط درشت نوشته است و (ساما) را اولین سازمانی یاد کرده است که اولین فیر تفنگ را به ضد رژیم پوشالی کودتا و روسها به صدا در آورده است که شما در آنزمان با یار غارت در شب چهارده مشغول عیش و بزم بودید!! رفقای سازمان انقلابی در میان خون و آتش در حالت فعلی مصروف مبارزه و مجادله اند و اما ماچه سگ جاغوری و گوساله سامری داکتر غفور «ثنا» مشهور به «غف» از هالند با همکاری نزدیک اسماعیل «کشمند» عف و غف و جف را منحصیث وظایف محوله به راه انداخته اند و به پاچه گیری مشغول اند!! «مائوئیست» های چقریست یاری ایست بی شرفانه از برادران سه قلوبی خلقی، خادی، پرچمی و اخوانی نوع سنی و شیعه ئی به دفاع برخاسته اند و در کمال بی ناموسی و رذالت از آن حرامزادگان و زنا زادگان تاریخ تعریف و تمجید می کنند و آنها را با ناموس خطاب می دارند:

" هنگامیکه برهان الدین ربانی برگلبدین حکمتیارحمله میکرد اورا" بی دین"، "ملحد" و "کمونیست" میخواند" و به همین قسم گلبدین حکمتیارمخالفینش را "کمونیست" و "کافر" میگفت. احزاب تشبیح یکدیگرشانرا" ملی گرا" و "کمونیست" و "شعله ای" میگفتندولی فحش "شرف و ناموس" نمیدادند. و آنقدرشرف داشتند که حرمت فضای رویارویی اعتقادات و افکارمتضاد را حفظ کنند ولچک های لمپن و بیسوادان بی تربیه شان رابه فحاشی وارد میدان نسانند. بدبختانه رهبران ساما(سیدغلام علی مشرف ومیرویس ودان محمودی) حتی ازاین امتیازنیز محورم میباشند".

او «مائوئیستهای» بی ناموس خلقی- خادی و پرچمی، البته منظورم «انجنیر» صادق ظفر چقر «عمدتاً مائوئیست» و داکتر «غف» می باشد، خلقی، خادی، پرچمی و اخوانی نوع سنی و شیعه ناموس میهن را فروختند و بر نوامیس ملی پا نهادند. در سگ جنگی های کابل به حرمت و عصمت دوشیزگان تجاوز جنسی کردند، کشتند، سوختند و ویران کردند؛ حالا شما بی پدران مادر خطاء و بی ناموس چراغکش آنها را برانت می دهید؟؟؟؟!! تف بر رو های نجس و زرد شما وطنفروشان و ناموسفروشان!

گفتار بالائی «عمدتاً مائوئیست» ها، دفاع مستقیم از سگان خونخوار روس و اخوان الشیاطین است و چراغ سبز نشان دادن به خلقی- پرچمی و خادی و اخوانی نوع شیعه و سنی، تا این سگان وامانده را متوجه سگان فراری و

اروپا نشین «عمدتاً مائویست» ساخته و علیه ما بشورانند؛ اما «عمدتاً مائویست» های پخیلوئیست و گرگی نمی دانند و آگاه نیستند که فریاد های آن سگان عار منافع ارتجاع و استعمار را سالهاست که بلند کرده ایم و آنان را دشمنان آشتی ناپذیری خویش گزیده ایم. تف بر روی شما کودن ها و بی ناموس ها!

اعتراف امروز شما مبنی بر بیگناهی خلق و پرچم در مقایسه با بهتانهایی که بر جنبش چپ وراد نموده اند، کدام چیز جدیدی نیست، آنچه در این میانه کاملاً جدید می باشد اذعان آن از دهن های گنبدیده شما می باشد. اگر من در تمام این مبارزه علیه شما جواسیس روس، هیچ افتخاری را کمائی نکرده باشم، همین که شما را وادار بدان ساختم تا ضمیر مشترک تان را با خلق و پرچم و خاد به نمایش بگذارید، بزرگترین افتخاریست که می توان بدان بالید.

«صادق ظفر» در نقش «عمدتاً مائویستها»ی رئیس بانگ و سبزه های مشهور باز در دفاع از برادران خلقی، خادی و پرچمی اش چنین عفو و جف می زند:

"شعله ای هاباخلق و پرچم نیز در مبارزه قرار داشته و در رویارویی های عملی (سیاسی) چه در پوهنتون کابل و چه در مکاتب ولایات و ولسوالی ها علیه یکدیگر مبارزه میکردند. اما خلق و پرچم به مراتب شرافتمندانه تر از... در آن حدی از شرافت میباشند که باوقار و عزت حرف های شان را در دفاع از مشی انحرافی شان بگویند. اما بدبختانه رهبران ساما (ادامه دهندگان) و "قبیله گرای سفله" این مزیت را هم ندارند. و نمیتوانند از طرز تفکر و خط سیاسی-ایدئولوژیک انحرافی و خائنینانه شان دفاع کنند".

«صادق ظفر» با این ترفند و نیرنگ سیاسی می خواهد بر سوابق بد اخلاقی «حزب دمکراتیک خلق» پرده ای ریاً بیفکند تا وظیفه «انقلابی» اش را در دفاع از همقطاران شب و وجه احسن و شایسته انجام دهد؛ در حالی که اعضای حزب پرچم اکثراً مثل «صادق ظفر» دلال و کالای مصرفی بودند، جمیله پلوشه و اناهیتا «راتب زاد» در بدل خوابیدن خود شان و پیشکش کردن مهرویان و پریویشان پرچمی با جوانان غیر حزبی، جوانان را تشویق به پیوستن در صفوف حزب پرچم می کردند. «صادق ظفر» از قصه جمیله پلوشه در زیر درخت های زرد آلو در پولیتخنیک با «سیاه» خبر دارد و یا خیر؟! بعد از چشم روشنی فریاد زد مرگ بر پرچم سیاه، زنده باد شعله جاوید. از فردی چون مهتاب شب چهارده جاغوری رئیس بانک «صادق ظفر» توقعی بیش از این نمی رود!!!

رئیس بانک «صادق ظفر» بیناموس، من رهبر (ساما) نیستم، اما خدمتگار کوچک و بدون توقع (شعله جاوید) و (ساما)ی قهرمان دیروز هستم. با دشمنان (شعله جاوید) و (ساما) نه تنها آشتی ناپذیرم بلکه آنها را دشمنان طبقاتی ام می انگارم. (ساما) از خود خط مشی و رهبر دارد، چون تو چشم خم دامن بالا شرم نداری و کوشش می کنی که با کوبیدن من چهره و سیمائی جاودانه (ساما) را ضربت بزنی و اما کور خوانده ای کور موش زرد و هزاره ایست جنگیزبست «عمدماً مائویست»!

«صادق ظفر» در نقش «مائویست» های پوده و کچه و خيله و بيله که از تاریخ هیچ نیاموخته اند به جزء تاریخ مربوط به رئیسان بانک را، وی به خوبی می داند که چه وقت رئیس بانک مشهور شد و چرا سبزه به حزب اسلامی پیوست!!

حالا این توله سگ «صادق ظفر» باز با نادانی و عدم آگاهی از تاریخ نشخوار می کند :

"تاریخ بارهاتشان داده که هر جریان فکری انحرافی سرنوشت غیر از این نداشته و ندارد، بقایا و بازمانده های آنها جز آنکه با بدوبیراه گویی و بد دهنی اعتراض شان را از شکست افتضاح آمیزشان بیان کنند، کار دیگر نتوانسته اند".

«صادق ظفر» چقر خر زخمی پاده «مائویست» های لوده ... از تاریخی که تو نشخوار می کنی حتمی تاریخنویسش جناب غلام بچه جاغوری «خط گذار» بود. در این جای شک نیست که هر جریان فکری انحرافی به سرنوشت داکتر مارموسک «غف»، «صادق ظفر» چقر، جاسوس و دیگر همپالگان و هم قلاده های چنگیزیست و هزاره ایست، رهبران خلقی و پرچمی و اخوانی شان دچار می شود.

«صادق ظفر» پخپلو، خلق و پرچم یک جریان فکری خاینانه بود و مصدر جنایات و خیانت ملی گشت و اما تو بیشرمانه آنها را «باوقار و عزت» می خوانی و به مدیحه سرای شان مبدل شده ای؛ ای شارلاتان بی هویت و خادیسیت دهنپاره و نادان!....

حالا لاف و پتاق یک جاسوس انجو نیست، هزاره ایست و چنگیزیست را بخوانید:

"روشن ساختن سرشت طبقاتی ساما و سازمان رهائی که جنبش دموکراتیک نوین افغانستان رابه لجنزار آوانتوریزم، اسلام گرانی، رویونیوزم و سرانجام تسلیم طلبی کشانیدند، وظیفه تخطی ناپذیر ماست. این همان کاری است که انقلاب در افغانستان از ما میطلبد. از نظر سیاسی، این جریانات فکری انحرافی در حال حاضر از "تسلیم طلبی" پانین ترسقوط کرده و "تسلیم طلبی خواهی" را وعظ میکنند. آنها بای ادبانه ترین جملات از کمونیست هامیخواهند که "مزاحم تسلیم طلبی خواهی شان نشوند."

روشن ساختن سرشت طبقاتی فلانی و بسمدانی ... وظیفه تخطی ناپذیر ماست؟؟؟ هههههههههههه او کور موش قروت دزد تو چکاره هستی و که این وظیفه را بدوشت سپرده است؟

نافت در شب چهارده رفته بود و حالا چطور باری این مسئولیت بزرگ را حمل میداری و با کجایت؟ مغزت که خالی است و همت و وقار و ناموس هم از قاموست بعد از شب چهارده در کوه و صحراء های جاغوری فرار کرده است؛ پس چطور این «مسئولیت» را به پیش می بری او مسخره گ-و-ز-وک!!

حالا پرسش ما از شما «صادق ظفر» در رول «مائویست های جاغورستان» «عمدتاً مائویست» اینست که اقلأ برای خوانندگان معلومات ارائه کن که تو که هستی و در کجا و کدام نقطه و مکان مبارزه کرده ای و چند عسکر روس را کشته ای؟!

وقتی که تو خواجه مهتابی از مبارزه دم میزنی تمام شعله ئی ها و اعضائی جنبش انقلابی را در حالت تهوع و حالت استفراغ دچار می سازی؛ آخر او غم درون لافوک، لافزدن هم حد و مرزی دارد. تو بی ناموس خم چشم و چشمپاره با بی حیائی می خواهی که به چشمان مردم و تاریخ خاک بیاشانی و اما غافل از این که خیلی از رهبران و کادر های شعله ئی زنده اند و بسیاری به یکدیگر می گویند که این صندوق کثافت نا آشنا کیست که تعفن ایجاد می کند؟!

ساما-رهائی-سازمان انقلابی- ساوو در پراتیک و عمل مبارزه کرده اند، و تو نکبت و بی مسلک از ... پشپو رفته ای؛ در تاریخ مبارزات انقلابی اتفاق نیفتاده است که یک دلال و رئیس بانک به سیاست رجوع کند و آنانی را که از میهن و مردم شان جانانه دفاع کرده اند با چماق تهمت و بهتان ببند و مهر اپورتونیست و... بزند؛ بهتر است به همان کار گذشته ات برگردی زیرا سیاست کار ها نیست!!!

خوردن باقلی و مشنگ شغاره جاغوری، کوانتل پرو هههههههههههه را به هزیان گوئی واداشته است:

«صادق ظفر» کوشش می کند که راست بزند چپ می خورد، حرف این (یابو) چه معنی دارد(درکنار فوسیل دایناسور هادر صحرای تاریخ دفن میکنیم)!!!!

تا حالا بشریت قادر نشده است که فسیل یک داینسور را مکمل کشف کند و اما جناب دامن بالا «صدر» چقر از داینسور ها نشخوار می کند!!

صحرائی تاریخ چیست و کجاست؟ هههههه

حتمی در جاغوری موقعیت دارد و قبر بی نام و نشان «خط گذار» در همان جا نیز دفن می باشد!!!
صادق بچو، این مبارزات اصولی و علمی را در کجا آغاز کرده ای؟ از خانه آته و آیه ات از جاغوری و یا از اطاق خوابت از هالند به همکاری محترمه و مکرمه ای ضد افغان و افغانستان!!!

تو سگ تر شده جرأت این را نداری که بگوئی که «صادق ظفر» یار و یاور اسماعیل «کشتمند» می باشی؛ پس کسی که شهامت افشای اسمش را ندارد چطور می تواند ناجی و خدمتگار توده ها باشد؟

«مائویستهای» پفوک، این که امروز همچو سگان وحشی تحت رهبری قبض تاریخ خلقی دو آتشه داکتر «غف» بالایم پارس می کشید؛ اگر بد بودم چرا معلم (ب) را به ملاقاتم فرستادید تا با هم یکجا کار کنیم و اما پیشنهادات تان از جانب من رد گردید!

این من بودم با یکی از دیگر دوستان که برای تان آبرو خریدیم. مگر شما بی ناموسان چنگیزبست و هزاره ایست آروزگاران که منحیث نماینده تان در کنفرانس «م. ل. ا.» ها در مونتریاال شرکت کردم، خوب بودم؟

مگر شما خر های بی سواد خبر نداشتید که از طرف «حزب» من بیانیه و معرفی نامه اش را در کنفرانس نوشتم و توسط سیروس «شاهانی» به انگلیسی ترجمه شد؟

به محض خواندن نوشته ام همه از چوکی ها بلند شدند و متواتر کف می زدند.

اینکه یک دو نفر در مونتریاال و تورنتو با صداقت کار می کنند فردا آنها نیز به ماهیت پلید تو نجس و سرخم پی خواهند برد.

پیام من برای رفقائی که در تورنتو هستند این است: من برای شما و به مبارزات تان ارج و حرمت میگذارم ، خصوصاً دوست جوان ما در تورنتو. بار ها گفته ام و این را هم ثبوت کرده ام که برای من ملیت، رنگ، زبان و... هیچ اهمیت نداشته و ندارد و هرگز پیدا نخواهد کرد. «انجنیر» صادق ظفر یک بی ناموس دزد، خادیبست، جاسوس، دروغگو، دسیسه ساز، دوسیه ساز و نهایت بی شرف است و روزی بر حقانیت گفتارم پی خواهید برد. این سگ رسوا و جاسوس را مردود بشمارید زیرا این بی وجدان داغ و لکه ننگی است بر پیشانی و دامن خلق شریف هزاره.

شما نوشته هایم را و همچنان فرمانبرداران..... را تا بخش سوم نگاه کنید همه نوشته هایم تئوریک و بر پایه اصولی نقد و انتقاد استوار بوده است، چون این بی ناموسان جاسوس انتقادات اصولی را نمی پذیرند و بدان مناسبت به فحش و ناسزاگویی رو آوردند؛ من هم دستانم را با دستکش پلاستیکی طبی ملبس ساختم تا از گزند میکروب در امان باشم تا دهان «مائویست» های پوده را با لوش و لجن پر ساخته و مجرای تنفسی شانرا گیر کنم که چنین هم شده است و شما حال زار و روز پریشان شان را می نگرید!!

اگر «صادق ظفر» چقر و داکتر «غف» یک وار کند من هزار بار وار خواهم کرد و به این کارم تا زمانی ادامه می دهم که این حرامزادگان و زنازادگان تاریخ را با فرق در مرداب دفن کنم. اینها وظیفه دار اند تا در راه ما سنگ اندازی کنند و اما ما توان هزار برابر داریم تا سنگچل ها را از سر راه مان دور کنیم و در مرداب افکنیم.
ادامه دارد..